حجة الوداع

د. راغب السرجاني

17/04/2010

أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم

إن الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا، انه من يهدى الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادىَ له، وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله.

اما بعد در درس هفدهم از دروس سيرت نبوى عهد مدنى دوره اى فتح و تمكين هستيم. در درس گذشته، به نتايج بزرگ غزوه اى تبوك معرفت پيدا كرديم. و اسلام آوردن عرب و آمدن وفد ها يا نمايندگان زيادى را به مدينه اى منوره ديديم تا نزد رسول الله (ص) اسلام خود را اعلان نمايند. لاكن براى هر چيز نهايتى است. و اجل هر كسى نوشته شده است. و هر قصه خاتمه اى دارد. بسيار زياد مى بينيم كه عمر انسان انتها پيدا مى كند، بدون اينكه خوابش تحقق بيابد، بدون اينكه طرح اش كامياب شود.

لاكن از سعادت واقعى انسان است كه الله عز و جل عمرش را طول بدهد تا نتيجه اى ثمر عمل خود و نتيجه اى جُهد خود را ببيند. بآن خوش شود و احساس كند كه زحمات سالهايش به هدر نرفته است. بلى براى انسان مخلصى شرط اين نيست كه نتيجه زحمات و خستگى خود را ببيند، لاكن شكى نيست كه آن نعمتى و منتى بزرگى است از الله عز و جل كه قيمت اش اندازه نمى شود.

رسول (ص) زندگی نمودند تا جزیره ای عربی را تقریباً بطور کامل آن ببینند که به اسلام داخل شود. و بعد از جنگ های سخت به آن اقرار کند. در باره ای آنها در درس ها بسیار صحبت کردیم، که بعد از مقاومت تند و شدید مردم فوج فوج به دین الله داخل شدند. اسلام مُمَکِن شد و بیرق های توحید در هر جا بلند شد. کعبه ای مشرفه به حقیقت خود برگشت. طوری شد که در روز های ابراهیم (ع) بود، خانه ای که در آن توحید الله عز و جل می شد، و هر گز کسی با او شریك قرار داده نمی شد.

نمی توانم بخاطر تمام این همه خیر واقعاً وصف خوشی رسول الله (ص) را بیان کنم. رسول الله (ص) وقتیکه می دیدند مرد واحدی ایمان آورد خوشحال می شدند. می گفتند: "لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلاً وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ" اگر الله به دستان تو مرد واحدی را هدایت کند، برایت بهتر است از شتر های سرخ. و حالا تنها مرد واحدی یا مردانی را نمی بینند که ایمان می آورند، بلکه جمیعت های بزرگ را و قبائل عظیم را و ممالك زیادی را می بینند که در دین الله فوج فوج داخل می شوند.

لاکن در عین زمان، دیدگاه تمام این تمکین برای رسول الله (ص) و عموم مسلمانان معنای دیگری را حمل می کرد. و آن اینکه مأموریت رسول (ص) بحیث رسول انتها یافت. یا در شرف انتها یافتن است. مأموریت رسول الله (ص) ابلاغ کردن بود. و حالا مأموریت شان به کامل ترین وجه آن تحقق یافت. پیام شان بطور روشن و خالص برای تمام اهل جزیره ای عربی رسید. بلکه به ممالك عالم قدیم تجاوز کرد. دعوت به فارس و روم و مصر و یمن و بحرین و عُمان و غیر آن رسید. و تمام یا اکثر بند های شرع حکیم را تکمیل نمودند.

و چون این کار شد، پس معنای دیگرش اینست که حیات رسول الله (ص) به انتها نزدیك شده است.

و با تمام دردی که در وقت تخیل کردن آن به انسان می رسد، جز اینکه طوریکه قبلاً ذکر نمودیم واقعیت می گوید که برای هر چیزی نهایتی است، و هر اجلی نوشته شده است. و هر قصه خاتمه ای دارد.

حجة الوداع علامات اجل رسول الله (ص) بود

در اوخر سال دهم هجری برای رسول الله (ص)، و صحابه ای ایشان واضح شده بود، که اجل حبیب (ص) نزدیك شده است. و از رحمت رب العالمین سبحانه و تعالی بود، که این وفات را با حادثات و مواقف و عبارات زیادی هموار نموده بود. و آن بخاطر این بود تا این خساره ای بزرگ را برای مسلمانان آسان بسازد.

خود فتح مکه، و اسلام آوردن هوازن و ثقیف، و آمدن وفد ها پی همدیگر به مدینه ای منوره، این امر خودش علامه ای از علامات نزدیك شدن اجل بود. بخاطریکه مأموریت طوریکه ذکر نمودیم، به انتها نزدیك شده بود. بعداً در ماه رمضان سال دهم هجری به عوض ده روز طوریکه عادت شان بود، بیست روز اعتکاف نمودند (ص).

تمام این همه بخاطر هموار نمودن راه برای امت شان که از آنها کنار خواهند گرفت، و از آنها برای مدت طویل تری که برآن عادت کرده بودند دور خواهند شد. و وقتی خواهد رسید که تماماً با جسد شان از آنها دور خواهند رفت، اگر چه که با روح و سنت شان، و اقوال شان و افعال شان، و توجیهات یا رهنمائی هایشان تا روز قیامت همرایشان خواهند بود.

در ماه رمضان همچنان جبریل (ع) قرأن را عوض یکبار دو بار برایشان مراجعه (یعنی مرور و بر رسی) کرد،. و در ماه شوال پسر شان ابراهیم (ع) وفات کرد. و با اینکه بعضی ها در تمنای این بودند که اگر کسی از اولاد شان باقی می ماند، تا ما را به یاد ایشان می انداخت.

لاکن این رحمتی است از رب العالمین سبحانه و تعالی. غلو کردن های شیعه را در باره ای نواسه های شان از دختر شان فاطمه رضی الله عنها می بینیم، پس چه حال می بود اگر پسری می داشتند. و اولادی از ایشان می ماند که نسب شان به محمد انتها پیدا می کرد، (ص). بدون شك که آن به فتنه ای تبدیل می شد که الله ما را از آن عصمت بخشیده است و لله الحمد و المنت.

همچنان در همین روز ها، (ص) معاذ بن جبل (رض) را به یمن فرستادند، و برایش گفتند: "يَا مُعَاذُ، إِنَّكَ عَسَى أَنْ لا تَلْقَانِي بَعْدَ عَامِي هَذَا، أَوْ لَعَلَّكَ أَنْ تَمُرَّ بِمَسْجِدِي هَذَا أَوْ قَبْرِي" یا معاذ، شاید مرا بعد از این سال نبینی، یا شاید از نزد این مسجدم یا قبرم بگذری. طبعاً این اشاره ها در منتهای وضاحت است بر اینکه اجل شان قریب شده است. و در ماه ذي القعده ای همان سال دهم، شروع نمودند (ص) به آمادگی گرفتن ادای حج برای بار اول و آخر در حیات شان (ص).

حجی که در تاریخ به حجة الوَداع معروف است. و تمام قبائل مختلفی را از هر گوشه های جزیره ای عربی در آن خواستند. عدد مسلمانانی که در این حج حضور آورده بودند، از صد هزار مسلمان تجاوز می کرد. و بعضی روایات ذکر نموده است که عدد مسلمانان در آن بیشتر از یکصد و چهل و چهار هزار مسلمان بود. رقم بسیار بزرگی، و توجه کنید که در غزوه ای تبوك که تنها یك سال قبل بود، تعداد مسلمانان تنها سی هزار جنگجو بود. حالا یکصد و چهل و چهار هزار هستند.

حجة الوداع

این حج، حجة الواداع از مهمترین معسکر ایمانی بود که مسلمانان آن را بسر برده بودند. زندگی بسیار خوشی بود که صحابه رضی الله عنهم آن را با رسول الله (ص) برای چند روز بسر می بردند. در آن برایشان تعلیم می دادند و ادب می دادند و ارشاد (یعنی رهنمائی) می دادند، و راه را برایشان واضح می نمودند و معالِم را برایشان بیان می نمودند.

این حجّة تنها ادای فریضه نبود، بلکه در آن و به وضاحت قواعدی واضح کرده شد که امت اسلامی بر آن بناء می شود، و اموری که یك امت مُمَکِن و پا برجا را بر تمکین اش در زمین محافظت می کند. رسول الله (ص) در این حجة سه بار خطبه دادند. بالای سه موضوع مختلف. در این خطبه ها، (ص) امتی را مخاطب می شدند که الله عز و جل تمکین را برایشان نوشته کرده بود. تا آنچه که این تمکین را حفاظت می کند و قوی می سازد برایشان نشان بدهند.

شکی نیست که این حجّة به دراست و آموزش خاص، و به فارغ کردن جُهد و وقت ضرورت دارد، که شاید این محاضرات وقت اجازه ای تحلیل حجة الوداع را ندهد. و یکی یا دو محاضره ای خاصی را برایش اختصاص خواهیم داد، تا دروس و قواعد مهم قابل استفاده را از این حجة ای بزرگ استنباط نمائیم. لاکن در این درس بسرعت از بعضی وصیت های مرور می کنیم که برآن حرص داشتند (ص)، تا امت خویش را به آن متوجه بسازند.

وصیت اول: دستور یا قانون اساسی امت، دستور مسلمانان، کتاب و سنت است، و محکم بودن بر آنها از گمراهی حمایت می کند و امت را حفظ می کند، و به جنت سَوق می دهد. می گویند (ص):قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا أبداً بَعْدَهُ إِنِ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ، كِتَابَ اللَّهِ و سُنَّةَ نَبِيِّهِ" (ص).

وصیت دوم: وحدت بین مسلمانان بر اساس دین و عقیده، نه بر اساس قوم و عنصر. می گویند (ص): تَعلَمُنَّ اَنَّ کُلَ مُسلِمٍ أخٌ للمُسلمٍ. بدانید که هر مسلمان برادر مسلمان دیگر است. و می گویند: أنّ المسلمينَ إخوة. مسلمانان هستند. و می گویند: یا أَيُّهَا النَّاُس، إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلاَ لاَ فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى أَعْجَمِيٍّ، وَلاَ لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلاَ لأَحْمَرَ عَلىَ أَسْوَدَ، وَلاَ أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ إِلاَّ بِالتَّقْوَى".

بدانید که پروردگار تان یکی است، و پدر تان یکی است، بدانید که هیچ عربی ای بر عجمی برتری ندارد و هیچ عجمی بر عربی، و نه سرخ بالای سیاه و نه سیاه بالای سرخ، مگر بتقوی.

وصیت سوم عدل بود. و عدل مطلق. چون امتی قیام کرده نمی تواند و ادامه نمی یابد در حالیکه ظالم باشد. با وصیت خاصی برای زنان. پس گفتند (ص): أَيُّهَا النَّاسُ، إنَّ لَكُم عَلَى نِسائِكُم حَقّاً وَ لهُنَّ عَلَيكُم حَقّاً، عدل.

وصیت چهارم: تحذیر (یعنی در حذر کردن) از گناه، و تحذیر از شیطان. تنبیه بر آنچه از گناهانی که بنده آنرا حقیر و کوچك می شمارد که او را به هلاکت خواهد کشانید. گفتند (ص): أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَئِسَ مِنْ أَنْ يُعْبَدَ بِأَرْضِكُمْ هَذِهِ أَبَدًا، وَلَكِنَّهُ إِنْ يُطَعْ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ، فَقَدْ رَضِيَ بِهِ مِمَّا تُحَقِّرُونَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَاحْذَرُوهُ عَلَى دِينِكُمْ.

شیطان از اینکه او در این سر زمین شما هر گز پرستش نمی شود مأیوس شده است، و لاکن اگر در غیر آن از او پیروی شود، او بر آن اعمال شما راضی می شود که شما آن را حقیر می شمارید، پس در برابر دین تان از او در حذر باشید. سبحان الله.

وصیت پنجم اینکه در اقتصاد اسلامی هرگز برای ربا (یعنی سود) مشروعیتی نیست. می گویند: وَرِبَا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ. سود جاهلیت وضع شده است، (یعنی برداشته است) و در روایتی می گویند: "قَضَى اللَّهُ أَنَّهُ لا رِبَا" فرمان الله است که سود نباشد. اینچنین، و تمام سود جاهلیت را وضع نمودند.

وصیت ششم: مأموریت این أمت ابلاغ کردن است. تا پیام رب العالمین را به عالمیان برسانند. گفتند (ص): "فَلْيُبْلِغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَرُبَّ مُبَلَّغٍ أَوْعَى مِنْ سَامِعٍ". کسانی که شاهد هستند کسانی را ابلاغ کنند (یعنی خبر کنند)، که غایب هستند. شاید ابلاغ شوندگان فهمیده تر از شنوندگان باشند. و قول خود را بیشتر نمودند (ص) و گفتند: الا هَل بَلَّغتُ، "اللَّهُمَّ فاشْهَدْ، الا هل بلَّغتُ، اللَّهُمَّ فاشْهَدْ"

آیا ابلغ کردم؟ الهی پس شاهد باش. پس این مأموریت امت مُمَکِن است که پیام را به تمام عالم حمل نماید.

وصیت هفتم: تأصیل مبداء تَیسیر در دین. یعنی أصل مبداء آسان سازی در دین است. و اینکه شریعت همه اش آسان است. همچنان در این حجة به کثرت گفتند (ص) "افْعَلْ وَلا حَرَجَ، افْعَلْ وَلا حَرَجَ" بکن مشکلی نیست. و کاش مسلمانان طبیعت این دین را بفهمند. طبیعت حقیقی این دین آسانی است. "إِنَّ هَذَا الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلاَّ غَلَبَهُ". این دین آسان است و احدی دین را شدید نخواهد کرد الا اینکه بالایش غالب خواهد شد.

وصیت هشتم: سمع و طاعت برای امیر مسلمانان است تا زمانیکه با کتاب الله عز و جل حکم می کند. گفتند: "اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنْ أُمِّرَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ مَا أَقَامَ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ" گوش بدهید و اطاعت کنید، ولو که برده ای حبشی بالایتان امر کند آنچه را که از کتاب الله عز و جل بالایتان قائم می کند.

وصیت نهم: شریعت بالای حاکم تطبیق شود همانطوریکه بالای محکومین تطبیق می شود. در مقابل قانون استثناء نیست. گفتند (ص): "وَدِمَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ". "وَإِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أَضَعُ مِنْ دِمَائِنَا، دَمُ ابْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ". و خون ریزی های جاهلیت وضع شده است (یعنی برداشته شده است)، و اولین خونی از خون های خود را که انتقام آن را وضع می کنم خون ابن ربیعه بن الحارث بن المطلب است، پسر پسر کاکای رسول الله (ص). و گفتند: وَرِبَا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ، وَأَوَّلُ رِبًا أَضَعُ رِبَانَا، رِبَا عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَإِنَّهُ مَوْضُوعٌ كُلُّهُ".

و ربا یا سود جاهلیت برداشته شده است، و اولین سودی را که بر می دارم سود ماست، سود عباس بن عبدالمطلب. سبحان الله. تطبیق شریعت بالای خود شان در حالیکه ایشان زعیم این امت هستند، و زعیم همه مردم بطور کامل آن هستند. استثنائی نیست.

وصیت دهم: بر دولت صالح است که از دست مردم خود بگیرد و آنها را به جنت ببرد، و نه تنها راه های معاش راحت و زندگی پر رغبت را فروان بسازد. گفتند (ص): "وَإِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ، فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ، وَقَدْ بَلَّغْتُ" و شما پروردگار تان را ملاقات خواهیند کرد، پس از شما در باره ای اعمالتان خواهد پرسید، و من شما را خبر کردم.

دولت علمانی یا وابسته بدنیا، مطلقاً به این نمی بیند. پس مردم به جحیم می روند اگر چنان دولتی را بخواهند. مهم اینست که در دنیا آرام باشند. لاکن دولت اسلامی به مردم خود به این نظر سطحی و کوتاه نمی بیند. از وظائف اولش، اینست تا به جدیت در راه هدایت مردم در راه الله عز و جل سعی کند. از نقش هایش اینست تا مردم خود را، بلکه عالم را بطرف جنت سوق بدهد. پس این عشرةٌ کامله یا ده وصیت کامل شد.

شکی نیست که هر وصیتی از این وصایا به تفصیل احتیاج دارد. و شکی نیست که جوانب فقهی مهم در این حجّه هم به دراست و مطالعه ای مخلصانه ضرورت دارد. رسول الله (ص) در این حجّه به کثرت می گفتند: خُذوا عَنّي مَنَاسِكَكُم. مناسك (یعنی مراسم) تان را از من اخذ کنید. از اینخاطر این موضوع واقعاً به مطالعه ضرورت دارد. و از الله عز و جل می خواهیم که وقت آن را برای ما میسر نماید تا بتوانیم در باره ای این امر مهم صحبت کنیم.

عودت به مدینه و تجهیز لشکر أسامه

مهم اینکه بعد از این حج عظیم، رسول الله (ص) به مدینه ای منوره مراجعه کردند. بقیه ای ذي-الحَجّه و محرم و صفر سال یازدهم هجری را در آنجا گذشتاندند. در ماه صفر، (ص) شروع نمودند به آمادگی فرستادن حرب جدید به شام برای جنگ رومان. رومان والی مَعان را به قتل رسانیدند وقتیکه مسلمان شد. باید جواب حاسم و قاطعانه داده شود. و این آمادگی سوم در جبهه گرفتن با دولت عظمای روم بود. اولش در مؤته بود، و دومش در تبوك، و این هم سومش. و (ص) أسامه بن زید بن حارثه رضی الله عنهما را به این بعثت امیر مقرر نمودند. با تعیین نمودن این إمارت، رسول الله (ص) نظر ما را به دو چیز جلب می نمایند که در منتهای اهمیت هستند.

چیز اول اینکه، مهم نیست که قائد که است، و نه نَسَب قائد و نه عُمر قائد. مهم کفائت قائد است. و اینکه او در همه امور خود به اساس کتاب الله عز و جل و سنت نبی اش (ص) حکم می کند. بخاطریکه قائد در این معرکه أسامه بن زید پسر یك برده بود. زید بن حارثه (رض) خرید و فروش می شد. و همچنان سن اش هژده ساله بود، یا حتی به هژده سالگی نرسیده بود. و بآنهم قیادت این لشکر مهم را به او سپردند.

توجه کنید به این امر دیگر بسیار مهم. و آن اینکه طاقت ها یا توانائی های جوانان بزرگ بود. رسول الله (ص) به هیچ حالی از احوال لشکر خود را ضایع نمی کردند. و مسیر امت خود را با زعامتی به مخاطره نمی انداختند که با کفائت متصف نمی بود. و خصوصاً که نبرد آینده با مغرور ترین قدرت در زمان شان بود. اگر (ص) با تمام یقین متیقن نمی بودند که أسامه بن زید رضی الله عنهما اهل این ماموریت نیست او را مقرر نمی کردند. و خصوصاً اینکه در لشکر مجموعه ای از رهبران عسکری بی رقیب و بی همتای سابقه دار تحت امر أسامه بودند. کافیست که از سربازان أسامه (رض) در این معرکه ابابکر و عمر بودند.

این تخمین زدن قیمت و امکانیات جوانان در چشم رسول الله (ص) برای احدی مخفی نیست.

و لشکر با اهمیت حقیقتاً مجهز شد و در اواخر ماه صفر سال یازدهم هجری از مدینه ای منوره بسوی شام روان شد. لاکن بمجرد خروج آن، و بر بعد پنج میل از مدینه ای منوره، لشکر از مرض رسول الله (ص) خبر شدند، و در جای خود منتظر شدند. راه را تکمیل نکردند، تا بر صحت حبیب (ص) اطمیان حاصل نمایند. و شروع شد مرض (ص) که در نهایت آن وفات بود.

شکی نیست که بر جان مشکل است که وفات رسول الله (ص) را تصور کند. و سبحان الله، که اصحاب رسول الله (ص) را در این فاجعه ثبات بخشید. ما بعد از چهارده صد سال از وفات رسول الله (ص)، در وقت خواندن یا شنیدن قصه ای وفات حبیب (ص)، خود را گرفته نمی توانیم. واقعاً بلا مبالغه، بزرگترین مصیبت و بزرگترین فاجعه در تاریخ زمین بود، از وقتی که الله عز و جل آنرا خلق کرده بود، و تا روز قیامت.

با وجود مصیبت بودن وفات انبیاء بالای اقوام شان، الا اینکه مصیبت وفات رسول الله (ص)، بزرگتر و بلند تر بود. نه تنها بخاطر بودن شان (ص) عظیم ترین انبیاء، یا سید المرسلین، لاکن مصیبت بزرگ، انقطاع وحی بعد از رسول (ص) بود. انقطاع ابدی، تا به روز قیامت. بخاطریکه بعد از رسول الله (ص)، نبی ای نیست.

بر مدار بیست و سه سال کامل، صحابه رضی الله عنهم در نزول وحی از آسمان عادت کرده بودند، در هر لحظه و در هر ظرف و در هر بحران. در سفر بسیار طویلی از حادثات تند و نا هنجار و مغلق و بغرنج، وحی رهنما و هدایتگر و بصیرت دهنده ای عقل های مسلمانان بود. در حقیقت زندگی در سایه ای وحی چقدر عجیب خواهد بود.

شکی نیست که بشر جمیعاً خطاء می کنند. و مؤمن صادق بسرعت از خطای خود عذر می خواهد و عنقریب توبه می کند. لاکن احیاناً حقایق با باطل ها مخلوط می شود. راستی و حق در بین راه های مُتَشَعِب و مختلف مخلوط می شود. احیاناً انسان مسلمان تصمیمی می گیرد که آنرا سلیم و صحیح و شرعی می شمارد، در حالیکه آن بر خلاف حق می باشد. اینکار مراراً و تکراراً به ما و به تمام مردم رخ می دهد. نمی دانیم که بر حق بودیم یا بر باطل.

لاکن در ایام وحی وضع اینطور نبود. وضع از این بسیار مختلف بود. اگر مسلمانان خطاء می کردند، وحی نازل می شد و خطایشان را بیان می نمود. و راه را برایشان روشن می ساخت. و حق را از باطل واضح می ساخت. پس مسلمانان با علم یقینی حدود حق و حدود باطل را می دانستند. حتی وقتیکه رسول الله (ص) رأئی را خلاف رأی اول اختیار می کردند، وحی بتصویب و به ترتیب أولویات، و با توضیح فرق بسیار زیاد دقیق بین صحیح و صحیح تر، و بین فاضل و مفضول نازل می شد. براستی که زندگی عجیبی بود.

بلی الله عز و جل منهج گرانبها و عظیم را برای ما گذاشته است که توسط آن حلال را از حرام می شناسیم، و اولویات را توسط آن با ترتیب شرعی سلیم ترتیب می دهیم. لاکن آن حالی نیست طوریکه ایام وحی بود.

و غیر از موضوع وحی، صحابه رضی الله عنهم رسول الله (ص) را بیشتر از فرزندان خود و برادران خود و زنان خود دوست داشتند. بلکه بیشتر از خود شان. و همه ای ما قصه ای زن بنی دینار را می دانیم، و حکایت آنرا در غزوه ای أحُد نمودیم. وقتیکه از شهید شدن پدر خود و برادر خود و شوهر خود در جنگ أحد خبر یافت و با شوق گفت: رسول الله چه شدند؟ گفتند: ایشان بخیر هستند طوریکه تو می خواهی. گفت به من نشان بدهید تا اطمینانم حاصل شود. وقتیکه ایشان را سالم دید گفت: كل مصيبة بعدك جَلَل. تمام مصیبت ها بعد از شما کوچك است.

از اینخاطر مصیبت وفات رسول الله (ص)، بزرگتر از تمام مصائبی بود که در زمین رخ داده است، از روزیکه خلق شد و تا به روز قیامت. روز های آخر حیات شان چطور بود (ص)؟

مرض وفات

در روز های آخر به وداع کردن همه حرص داشتند (ص)، به اندازه ایکه ایشان تنها با زنده ها وداع نمی کردند، بلکه با مرده ها وداع میکردند، سبحان الله. در اوائل ماه صفر سال یازدهم هجری بسوی أُحُد خارج شدند. و بر شهداء نماز خواندند و با آنها وداع نمودند.

و بعداً به مدینه ای منوره برگشتند. و به منبر بالا شدند، و مردم را وصیت نمودند. طوریکه بخاری از عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ روایت کرده است که: أَنَّ النَّبِيَّ خَرَجَ يَوْمًا فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: "إِنِّي فَرَطُكُمْ، وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، إِنِّي وَاللَّهِ لأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الآنَ، وَإِنِّي قَدْ أُعْطِيتُ مفاتيحَ خَزَائِنَ الأَرْضِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ بَعْدِي أَنْ تُشْرِكُوا، وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا"

من از شما نزد الله سبقت می یابم، وبر شما شاهد هستم، من والله همین حالا حوض را می بینم، و کلید های خزانه های زمین به من داده شده است، و والله من نمی ترسم که بعد از من شرك خواهیند کرد، و لاکن می ترسم که بالای آن (یعنی خزانه های زمین) رقابت خواهیند کرد.

در آخر حیات شان وصایای رسول الله (ص) برای امت شان بسیار زیاد بود. در اواخر همان ماه، ماه صفر سال یازدهم هجری، نزد اهل البقی رفتند. جائیکه میت های اهل مدینه در آنجا دفن شده بودند.

ابو موَیهِبه روایت می کند، مُوَیهِبه (مولی) یعنی غلامِ رسول الله (ص) بود. روایت کرده است طوریکه در مُسند احمد بن حنبل و سنن دارِمی آمده است:

که رسول الله (ص) در جَوف یعنی دل شب همانشب او را خواستند وگفتند: يَا أَبَا مُوَيْهِبَةَ، إِنِّي قَدْ أُمِرْتُ أَنْ أَسْتَغْفِرَ لأَهْلِ الْبَقِيعِ، فَانْطَلِقْ مَعِي".

يقول أبو مويهبة: فانطلقت معه، فلما وقف بين أظهرهم، قال: "السَّلامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْمَقَابِرِ، لِيَهْنِ لَكُمْ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ مِمَّا أَصْبَحَ فِيهِ النَّاسُ، لَوْ تَعْلَمُونَ مَا نَجَّاكُمُ اللَّهُ مِنْهُ؛ أَقْبَلَتِ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، يَتْبَعُ أَوَّلُهَا آخِرَهَا، الآخِرَةُ شَرٌّ مِنَ الأُولَى". يقول أبو مويهبة: ثم أقبل عليَّ فقال: "يَا أَبَا مُوَيْهِبَةَ، إِنِّي قَدْ أُوتِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الدُّنْيَا، وَالْخُلْدَ فِيهَا ثُمَّ الْجَنَّةَ، وَخُيِّرْتُ بَيْنَ ذَلِكَ وَبَيْنِ لِقَاءِ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ وَالْجَنَّةِ".

یا ابا موَیهِبه، به من امر شده است تا برای اهل بقیع مغفرت بخواهم، پس با من برو. ابو مویهبه می گوید: وقتیکه با ایشان رفتم، در عقب شان ایستاد شدند و گفتند: السلام علیکم یا اهل المقابر، لِيَهْنِ لَكُمْ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ مِمَّا أَصْبَحَ فِيهِ النَّاسُ،

یعنی رسول الله (ص) می گویند خوشا به حال تان که در حالتی از نعیمی که شما حالا در آن بسر می برید بهتر است از وقتیکه مردم در آن زندگی می کنند، که در آن فتنه ها مانند قسمتی از شب تاریك بالایشان آمده است، پس اگر بدانید که الله همراه با این نعمت هائی که در آن هستید شما را از این فتنه ها نجات داده است، بزرگی فضل الله را که بالایتان شده است می دانید؛ چون او شما را انتخاب نموده است که بفضل او در این نعمت ها باشید، در حالیکه مردم در فتنه های هستند که مانند قسمت های تاریك شب است که یکی پی دیگر می آید که اول آن از آخر آن بد تر است.

ابو مویهبه (رض) می گوید: بعداً نزد من آمدند، (ص) و گفتند: یا ابا مُوَیهِبه کلید های خزانه های دنیا و دوام و بقاء در آن برایم داده شد، و بعداً جنت، پس بین آن و بین دیدار پروردگارم عز و جل

و جنت انتخاب نموده ام. رسول الله (ص) می گویند: من بین بقاء در دنیا و بین رفتن نزد الله عز و جل انتخاب نموده ام.

پس ابو مویهبه گفت: قلت: بأبي وأمي، فخذ مفاتيح الدنيا والخلد فيها، ثم الجنة. گفتم: پدر و مادرم فدایتان پس کلید های دنیا و دوام و بقاء را بگیرید، بعداً جنت را. رسول الله (ص) گفتند: لا وَاللَّهِ يَا أَبَا مُوَيْهِبَةَ، لَقَدِ اخْتَرْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ وَالْجَنَّةَ. نه والله یا ابا مُوَیهِبه، پروردگارم عز و جل و جنت را انتخاب کردم. بعداً برای اهل بقی مغفرت خواستند و با قول خویش آنها را بشارت دادند: "إِنَّا بِكُمْ لَلاحِقُونَ". ما نزد شما آمدنی هستیم. بعداً بسوی خانه ای خود رفتند (ص).

در روز ۲۹ بیست و نهم صفر رسول الله (ص) شاهد جنازه ای در بقیع بودند. و در حالیکه از آن جنازه بر می گشتند، مریضی که بآن وفات نمودند (ص) شروع شد. و آن روز روز دو شنبه بود. یعنی تماماً دو هفته قبل از وفات شان (ص). با تب شدیدی به سر شان مصاب شدند. و در جه ای حرارت شان بسیار زیاد بلند رفت. پس عِصابه (یعنی عمامه یا دستمال) را به سر خود بسته کردند. و صحابه رضی الله عنهم حرارت را از بالای عِصابه احساس می کردند. سبحان الله. مریضی براستی در منتهای شدت بود.

و به خانه برگشتند (ص). و سیده عایشه رضی الله عنها هم در سر خود تب را احساس می کرد. پس وقتیکه رسول الله (ص) را دید گفت: وا رأساه. وای سرم. رسول الله (ص) گفتند:"بَلْ أَنَا وَا رَأْسَاهُ". بلکه وای سر من.

شاید که بار اول در زندگی شان بوده باشد که به مریضی عایشه رضی الله عنها ملتفت نشده باشند (ص)، بخاطر شدت مریضی خود شان (ص). این بود ابتداء. با مرور وقت مریضی بر رسول الله (ص) شدت یافت. و طوریکه عادت شان بود به حَسَب نوبت شان هر روز از خانه ای یك زوجه ایشان

به خانه ای دیگر شان می رفتند. لاکن با شدت یافتن مریضی واقعاً برایشان بسیار مشکل شد تا از حجره ای به حجره ای دیگری بروند. پس می خواستند که در خانه ای یکی از آنها مستقر باقی بمانند إلى أن يقضي الله أمرًا كان مفعولاً، و رسول الله (ص) می خواستند تا در خانه ای محبوب ترین زوجه هایشان سیده عایشه بنت صدیق رضی الله عنهما مستقر بمانند. لاکن می شرمیدند که آنرا از زوجه های خود بخواهند، تا دل هایشان نشکنند.

پس می گفتند (ص): "أين أنا غدًا؟ أين أنا غدًا؟" فردا کجا هستم؟ فردا کجا هستم؟ تا که روز عایشه رسید، و در آنجا باقی ماندند (ص). پس زوجه ها فهمیدند. و از ادب شان و دوستی شان، گذاشتند تا هر جائیکه می خواهند باشند. پس (ص) از روز پنجم ربی الأول تا آخر حیات شان در خانه ای سیده عایشه رضی الله عنها باقی ماندند. یك هفته ای کامل.

در این یك هفته رسول الله (ص) سَیر کرده نمی توانستند. یعنی راه رفته نمی توانستند. پس الفضل بن عباس و علی بن ابی طالب رضی الله عنهم ایشان را تحامل یعنی حمل می کردند. و قدم هایشان طوریکه روایت می گوید، تَخُطُّ عَلَى الأرضِ، لَا يَقوى عَلَى المِشي. پای خود را به زمین می گذاشتند، ولی قوت رفتن را نداشتند. و (ص) سر خود را بسته می کردند. و طوریکه ذکر نمودیم تمام هفته را در خانه ای عایشه رضی الله عنها گذشتاندند.

در آن هفته (ص) با مشکلات صحبت می کردند. با مشکلات شدید صحبت می کردند. حتی که سیده عایشه رضی الله عنها گفت: "ما رأيت رجلاً أشد عليه الوجظظع من رسول الله " هیچ مردی را ندیده ام که درد بالایش شدید تر از رسول الله (ص) بوده باشد. و بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود روایت نموده است: دخلت على رسول اللهوهو يوعك وعكًا شديدًا، فمسسته بيدي، فقلت: يا رسول الله، إنك لتوعك وعكًا شديدًا. فقال : "أَجَلْ، إِنِّي أُوعَكُ كَمَا يُوعَكُ رَجُلانِ مِنْكُمْ". فقلت: ذلك أن لك أجرين؟ فقال رسول الله: "أَجَلْ".

ثم قال: "مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى مِنْ مَرَضِهِ فَمَا سِوَاهُ إِلاَّ حَطَّ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِ، كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا".

که نزد رسول الله (ص) رفتم در حالیکه ایشان تب شدیدی داشتند، دست خود را به ایشان تماس دادم و گفتم یا رسول الله تب شدید دارید.

پس گفتند: بلی، تب من برابر تب دو مردانی از شما است.

پس گفتم آن برای اینست که برایتان دو چند أجر خواهد بود.

گفتند: بلی. بعداً گفتند: هیچ مسلمانی نیست که وقتیکه با مصیبت مرضی یا غیر آن آزار ببیند، جز اینکه الله طوری گناهانش را می ریزاند مثل اینکه درخت برگان خود را می تکاند.

رسول الله (ص) نزد مردم برای وصیت خارج می شوند

در روز هفتم ربیع الأول سال یازدهم هجری، پنج روز قبل از وفات، درجه ای حرارت رسول الله (ص) بسیار زیاد بالا رفت. و درد بالایشان به اندازه ای شدت پیدا کرد که بیشتر از یکبار ضُعف کردند. در یکی از این بار ها وقتیکه بحال آمدند، خواستند تا نزد مسلمانان بروند تا آنها را وصیت کنند. ولی نتوانستند حرکت کنند (ص).

پس به اهل خویش گفتند: "هَرِيقُوا عَلَيَّ سَبْعَ قِرَبٍ مِنْ آبَارٍ شَتَّى، حَتَّى أَخْرُجَ إِلَى النَّاسِ، فَأَعْهَدُ إِلَيْهِمْ".از شدت حرارت نمی توانستند حرکت کنند، پس برایشان گفتند بالایم آب بیاندازید. پس واقعاً بالایشان آب انداختند، و به آن ادامه دادند تا که میگفتند (ص): "حَسْبُكُمْ، حَسْبُكُمْ". بس است بس است. و در آنوقت (ص) نشاط احساس می نمودند. و واقعاً در حالیکه سر شان بسته می بود به مسجد رفتند. و به منبر بالا شدند، و مردم بدور شان جمع شدند در انتظار اینکه در این لحظات مشکلات چه خواهند گفت. و تا به این لحظه (ص) از دیدن مردم امتناع نمی ورزیدند.

و از نماز خواندن در مسجد امتناع نمی ورزیدند، با شدت خستگی شان (ص). پس به مردم خطاب نمودند طوریکه در بخاری و مسلم آمده است. از عایشه رضی الله عنها روایت نموده اند که رسول الله (ص) گفتند: "لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ". لعنت الله بر یهود و نصاری که قبر های پیغمبران خود را مساجد گرفتند.

و طبعاً آن اشاره ای واضحی به اجل شان بود (ص). بعداً کلام عجیبی را گفتند سبحان الله. خود را برای قصاص پیش کردند. گفتند: "مَنْ كُنْتُ جَلَدْتُ لَهُ ظَهْرًا، فَهَذَا ظَهْرِي فَلْيَسْتَقِدْ مِنْهُ، وَمَنْ كُنْتُ شَتَمْتُ لَهُ عِرْضًا، فَهَذَا عِرْضِي فَلْيَسْتَقِدْ مِنْهُ. اگر پشت کسی را با قمچینی زده باشم، اینست پشت من، و اگر به شرف کسی تجاوز کرده باشم، پس این است شرف من از آن انتقام بگیرد.

این را می گویند (ص) در حالیکه ایشان کسی اند که قطعاً در حیات شان بالای کسی ظلم نکرده اند، بلکه دایم از حق خود تنازل می کردند و کسی بودند که در حق خویش هیچ قهر نمی شدند. این را می گویند در حالیکه ایشان در هر چیز از رِفق و ملایمت کار می گرفتند. و ایشان کسی بودند که فُحشی یا دشنامی یا کلام بدی را تلفظ نکرده بودند، حتی در شدید ترین سختی حیات شان، (ص).

رسول (ص) انصار را وصیت می کنند

بعداً (ص) انصار را وصیت نمودند. گفتند: فقال فيما رواه البخاري عن أنس بن مالك: "أُوصِيكُمْ بِالأَنْصَارِ، فَإِنَّهُمْ كَرِشِي وَعَيْبَتِي (أي: هم خاصتي وموضع سري)، وَقَدْ قَضَوْا الَّذِي عَلَيْهِمْ، وَبَقِيَ الَّذِي لَهُمْ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ". به انصار شما را وصیت می کنم، آنها خاصه های من و موضِع سِر (یعنی راز دار) من هستند، چیزی را که بر آنها بود کردند، و باقی ماند چیزی که برایشان کرده شود، پس از نیکو کار شان استقبال کنید و از خطاء کار شان در گذرید.

بعد از آن کلام مؤثری در غایت تأثیر را گفتند. گفتند: طوریکه بخاری از ابی سعیدٍ الخُدری (رض) روایت کرده است: "إِنَّ عَبْدًا خَيَّرَهُ اللَّهُ أَنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا مَا شَاءَ، وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ". الله بنده ای را اختیار داده است که از شکوه و جلال دنیا هر چه را که می خواهد برایش بدهد، و یا از خوبی های آخرت که نزد الله است انتخاب کند هر چه را که می خواهد. پس آنچه را که نزد الله است انتخاب کرد.

ابو سعید (رض) می گوید: فبکی أبو بکر، وقال: فدیناك بآبائنا وأمهاتنا. پس ابوبکر گریه کرد، و گفت: پدران و مادران خود را فدایتان کنیم. پس صحابه رضی الله عنهم به گریه ای صدیق تعجب کردند.

ابو سعید الخُدری گفت: برایش تعجب نمودیم. مردم گفتند: ببینید به این شیخ! -مقصد شان ابابکر صدیق بود- رسول الله می گویند که الله بنده ای را اختیار داده است که از شکوه و جلال دنیا هر چه را که می خواهد برایش بدهد، و یا از خوبی های آخرت که نزد الله است انتخاب کند هر چه را که می خواهد، و او می گوید که پدر و مادر خود را فدایتان کنیم.

عموم صحابه در آنساعت نمی دانستند و تصور نمی کردند که در اینجا مقصود رسول الله (ص) هستند. و لاکن صدیق (رض) با حس نازك بین و حساسی، و علم واسعی که داشت این موضوع را درك نمود. پس گریه کرد و گفت پدران و مادران خود را فدایتان کنیم.

پس ابو سعید گفت: فكان رسول الله هو المخيَّر، وكان أبو بكر أعلمنا. پس رسول الله (ص) انتخاب شده بودند، و ابوبکر فهمیده ترین همه ای ما بود.

بعداً رسول الله (ص) کفتند: "يَا أَبَا بَكْرٍ لا تَبْكِ، إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً مِنْ أُمَّتِي لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خليلاً، وَلَكِنْ أُخُوَّة الإِسْلامِ وَمَوَدَّتُهُ".

يا ابابكر گريه نكن، امين ترين مردم در صحبت خود و مال خود با من ابوبكر بود، اگر غير از رب خود خليلی می گرفتم ابابكر را خليل می گرفتم، و لاكن آن برادری و مودّت اسلام است. بعداً "گفتند: "لا يَبْقَيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلاَّ سُدَّ، إِلاَّ بَابُ أَبِي بَكْرٍ.

در مسجد دروازۀ باقی نمانده جز اينكه مسدود شده، بجز از دروازه ای ابی بكر. و آن اشاره ای به خلافت اش بود، بخاطريكه از اين دروازه ای خود برای نماز مردم و امامت شان خارج می شد، طوريكه رسول الله (ص) می كردند. رسول الله (ص) از اين وصايای تاثير ناك انتها يافتند و به خانه ای خود عودت نمودند.

در روز پنج شنبه، هشتم ربيع الأول، چهار روز قبل از وفات، چيز مهمی رخ داد. و آن در بخاری به روايت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما آمده است. و در آن وقتيكه تب بالايشان شدت يافت رسول الله (ص) گفتند: "اِئْتُونِي بِكِتَابٍ (أي بأدوات الكتابة) أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لا تضلوا بعده". كتابی بياوريد (يعنی أدوات نوشتن يعنی قلم و كاغذ) را بياوريد تا خطی برايتان بنويسم كه بعد از آن گمراه نخواهيند شد.

در داخل خانه ای رسول الله (ص) مجموعه ای از مردان موجود بودند، در بين شان عمر بن الخطاب (رض) بود. شفقت عمر (رض) به رسول الله (ص) آمد. رسول الله (ص) مريض هستند، حرف زده نمی توانند، و حركت كرده نمی توانند. پس عمر (رض) گفت: إن النبي (ص) غلبه الوجع، وعندنا كتاب الله حسبنا. تب بالای نبی (ص) غلبه كرده است، و نزد ما كتاب الله كافيست.

يعنی عمر (رض) بر اين رأی بود كه ضرور نيست با نوشتن بالای رسول (ص) اينقدر فشار بياوريم، در حاليكه الله عز و جل قرأن را برايشان محفوظ نموده است. لاكن بعض صحابه بالای آن اعتراض كردند، و می خواستند كه رسول الله (ص) خطی را كه می خواستند برايشان بنويسند.

اهل بیت اختلاف کردند و مخاصمت کردند، و غوغا زیاد شد. وقتیکه چنین شد، رسول الله (ص) گفتند: "قُومُوا عَنِّي، وَلا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ". از پیش من بلند شوید، و نباید نزد من منازعه باشد.

طبعاً واضح است که رسول الله (ص) بر این رأی نبودند که نوشتن آن خط یك امر واجب و ضروی بود. آن یك امر اختیاری تخمینی بود. بخاطریکه بعداً چهار روز دیگر زنده بودند. و بار دیگر طلب نوشتن را نکردند. اگر ضروری می بود آن کار را می کردند.

لاکن علی الرغم اینکه نوشتن این خط یك امر حتمی نبود، الا اینکه آن بخاطر ایضاح (یعنی واضع ساختن) بود. و حتماً در آن خیری بود. لاکن آن خیر از مسلمانان بسبب چه منع شد؟ به سبب اختلاف شان و کثرت غوغایشان. اختلاف دایماً بسیار خیری را مانع می شود. رسول الله (ص) آن خیر را در راه اینکه آنها را از تنازع منع نمایند قربانی کردند. وحدت آنها نزد ایشان از دیگر مصالح شان مقدم تر بود.

پس در این روز، هشتم ربیع الأول سال یازدهم هجری، رسول الله (ص) سه وصیایای دیگری را هم وصیت نمودند. گفتند (ص): "أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ". مشرکین را از جزیرة العرب خارج کنید. و وصیت دوم: "وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ بِهِ". و وفد یا نمایندگان را جایزه بدهید طوریکه من به آنها جایزه می دادم. یعنی به آنها کرم کنید، از آنها بخوبی استقبال کنید. أما نصیحت سوم را احدی از روایت کنندگانِ حدیث فراموش کرده اند. علما در مشخص ساختن آن اختلاف دارند. بعض شان گفتند در خصوص قرأن بود، بعض شان گفتند به خصوص تجهیز لشکر اسامه بن زید رضی الله عنهما بود، بعض شان گفتند در خصوص نماز بود. یعنی، الله اعلم.

و حتی تا به آنروز و علی الرغم مریضی شان، مردم را در تمام نماز ها نماز می دادند. پس در آنروز نماز صبح و ظهر و عصر را دادند، و بعداً نماز مغرب را دادند، و در مغرب (وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا) را

قرائت کردند. بعداً به خانه ای خود عودت نمودند (ص). و مریضی بالایشان ثقیل شد. قدرت هیچ حرکتی را نداشتند. پس پرسیدند در حالیکه ایشان در شبِهی از بیهوشی بودند، طوریکه بخاری از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است: "أَصَلَّى النَّاسُ؟" آیا مردم نماز خواندند؟ مقصد شان نماز عشاء بود. مغرب را خواندند و برگشتند، و بعد از اینکه بیشتر از یکبار بالایشان ضُعف آمد، گفتند آیا مردم نماز خواندند؟ صحابه گفتند: نه آنها منتظر شما هستند. پس گفتند (ص): ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ". در طشتی برایم کمی آب بگذارید.

میخواستند بخاطر کم کردن درجه ای حرارت شان غسل کنند، تا بتوانند نماز عشاء را بدهند. عایشه (رض) می گوید: ففعلنا، فاغتسل فذهب لينوء (أي: قام بجهد كبير ليذهب للمسجد) فأغمي عليه، ثم أفاق، فقال : "أَصَلَّى النَّاسُ؟"

قلنا: لا، هم ينتظرونك يا رسول الله.

قال: "ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضِبِ".

قالت: فقعد، فاغتسل، ثم ذهب لينوء، فأغمي عليه، ثم أفاق، فقال: "أَصَلَّى النَّاسُ؟"

قلنا: لا، هم ينتظرونك يا رسول الله.

فقال (للمرة الثالثة): "ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ".

فقعد، فاغتسل، ثم ذهب لينوء، فأغمي عليه (للمرة الثالثة)، ثم أفاق، فقال: "أَصَلَّى النَّاسُ؟"

فقلنا: لا، هم ينتظرونك يا رسول الله.

پس آنکار را کردیم و غسل کردند. بسیار زیاد کوشش کردند تا به مسجد بروند. ولی ضِعف بالایشان آمد (ص). بعداً بهوش آمدند، و گفتند (ص): آیا مردم نماز خواندند؟

گفتیم نه یا رسول الله آنها در انتظار شما هستند. گفتند: در طشت برایم کمی آب بگذارید. گفت: و نشستند، و غسل کردند، بعداً کوشش کردند تا بروند. لاکن ضِف بالایشان آمد. و بعداً بهوش آمدند، و گفتند آیا مردم نماز خواندند؟ گفتیم نه یا رسول الله آنها منتظر شما هستند. پس گفتند، برای بار سوم. در طشت برایم کمی آب بگذارید. پس نشستند و غسل کردند، و کوشش کردند تا بروند. لاکن برای بار سوم بالایشان ضِعف آمد. بعداً بهوش آمدند. و گفتند آیا مردم نماز خواندند؟ پس گفتیم نه و آنها منتظر تان هستند یا رسول الله.

سبحان الله! آیا حرص شان را بر نماز جماعت دیدید. حرص در رفتن به مسجد با آن مریضی شدید، و آن ضِعف کردن های متکرر.

والله افسوس است برای مردم صحتمند که از نماز عشاء و دیگر آن در جماعت تخلف می کنند، در حالیکه مساجد بر بُعد قدم ها از خانه هایشان است. و لا حول و لا قوة الا بالله.

بعد از این کوشش های شدید، رسول الله (ص) درك نمودند که ایشان برای نماز جماعت رفته نمی توانند، و برای بار اول در حیات شان (ص). و (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) خدا واجب نمی کند بر هیچ کس الا مقدار طاقت او {البقرة ۲۸۶}.

نمی توانستند حرکت کنند. لاکن هنوز هم بر امت خویش حریص هستند، حتی در شدید ترین حالات مریضی شان (ص). هنوز هم تکرار می کنند: آیا مردم نماز خواندند؟ آیا مردم نماز خواندند؟ عایشه (رض) می گوید: والناس عكوف في المسجد ينتظرون النبي لصلاة العشاء الآخرة. مردم در مسجد عاکف هستند منتظر برای آخرین نماز عشای نبی (ص).

در اینوقت، تصمیم گرفتند (ص) تا یکی از مسلمانان را برای نماز دادن مسلمانان نایب خود مقرر کنند. گفتند (ص): "مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ". به ابابکر دستور بدهید تا مردم را نماز بدهد.

عایشه رضی الله عنها ترسید تا کسی پدرش را چیزی بد نگوید اگر در مَقام رسول الله (ص) ایستاده شود. پس گفت: إن أبا بكر رجل أسيف (وفي رواية: رقيق)، إذا قرأ غلبه البكاء. ابوبکر مرد غمگین است، و در روایتی نرم دل است، پس اگر قرائت کند گریه بالایش غلبه خواهد کرد.

پس رسول الله (ص) در انتخاب ابابکر در این امر اصرار ورزیدند. پس عایشه و دیگر امهات المومنین که همرایش بودند پیشنهاد تغییر ابا بکر (رض) را اعاده کردند. و در روایتی آنها به امامت کردن عمر (رض) اشاره کردند. وقتیکه این امر سه بار تکرار شد، رسول الله (ص) قهر شدند، و گفتند: إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ". شما صواحب (یعنی مانند یوسف) (ع) هستید. ابابکر را دستور بدهید تا مردم را نماز بدهد.

و در حقیقت ابوبکر صدیق (رض) مردم را برای بار اول در موجودیت رسول (ص) نماز داد. آن روز روز پنج شنبه هشتم ربيع الأول سال یازدهم هجری بود.

در روز جمعه ابوبکر در تمام نماز ها امامت مسلمانان را کرد. و خطبه ای روز جمعه را هم در آنروز گفت. و در آنروز (ص) مطلقاً حرکت کرده نمی توانستند. و از آنچه که در آنروز وصیت نمودند طوریکه مسلم آنرا از جابر (رض) روایت نموده است گفته است: سمعت رسول الله قبل مَوتِهِ بثلاثة أيام يقول: "لا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلاَّ وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ". از رسول الله (ص) سه روز قبل از وفات شان شنیدم که می گفتند: احدی از شما نمیرد بجز در حالتی که به الله عز و جل حُسن ظن داشته باشد.

در روز شنبه یا یکشنبه، دهم یا یازدهم ربيع الإول، ابوبکر (رض) در تمام نماز ها مردم را نماز داد. لاکن در نماز ظهر اتفاقی رخ داد. در اثناء نماز ظهر، در حالیکه ابوبکر مردم را نماز می داد، (ص) در وجود خود سُبُکی را احساس نمودند، پس تصمیم گرفتند تا فرصت را ضایع نکنند.

و کوشش کردند بار دیگر در جماعت نماز بخوانند. به کمك دو نفر، عباس بن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب رضی الله عنهما خارج شدند. و قدم های خود را طوریکه روایت می گوید: به بسیار مشکلات به زمین می گذاشتند تا که ایشان را به صف اول رسانیدند.

طبعاً ابوبکر در آنوقت امامت مردم را می کرد. وقتیکه ابوبکر آمدن رسول الله (ص) را حس کرد، خواست تا تأخیر کند، و نبی (ص) برایش اشاره نمودند که به جای خود باشد. و نزد اش آورده شدند (ص)، تا که از ناحیهٔ چپ در پهلوی ابوبکر صدیق (رض) بنشینند. یعنی رسول الله (ص) در جای امام بودند. پس (ص) نشسته نماز می خواندند. ایستاد شده نمی توانستند. و ابوبکر با نماز شان نماز می خواند و صدای خود را بلند می کرد، و مردم به نماز ابوبکر نماز می خواندند.

جُهد بزرگی از جانب رسول الله (ص) تا یك نماز شان هم از جماعت فوت نشود تا وقتیکه توانائی آن را داشته باشند. با وجود اینکه ایشان به این حالتی از خستگی و مریضی و ضُعف رسیده بودند.

در روز یکشنبه یازدهم ربیع الأول سال یازدهم هجری، یعنی یکروز قبل از وفات، ابوبکر بر مسلمانان تمام نماز ها را داد. و (ص) از تمام بقایای دنیای که نزد شان بود خود را خلاص کردند، با وجود بساطت آن و قلت آن. غلام هایشان را که باقی مانده بودند آزاد نمودند. و هفت دیناری را نزد شان بود به صدقه دادند، سبحان الله. و اسلحه ای خویش را به مسلمانان بخشیدند. و جز از کمترین کمترین در خانه ای خویش از طعام چیزی را نگذاشتند.

بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت نموده است که گفت: تُوُفِّيَ رسول الله (ص) وما في بيتي من شيءِ يأكله ذو كبد إلا شطر شعير في رفٍّ لي، فأكلت منه، حتى طال عَلَيَّ، فَكِلْتُهُ ففني. رسول (ص) وفات نمودند در حالیکه در خانه ام چیزی برای خوردن نبود، بجز کمی از شعیر (یعنی نان جو) در یکی از طاقچه هایم، پس برای مدتی طویلی از آن خوردم، پس وقتیکه باقی مانده اش را اندازه

کردم بزودی خلاص شد. و آن شعیر بسیار کم بود، و لاکن در آن برکت رسول الله بود، پس وقتیکه آنرا اندازه کرد خلاص شد. أنس (رض) می گوید: "ما أمسی عند آل محمد صاعُ بُرٍّ، ولا صاعُ حبٍّ، وإن عنده لتسع نسوة".

نزد اهل محمد، (ص) یك صاع گندم و یا یك صاعی از دیگر دانه ها نبود، (صاع یعنی میزان وزن کردن برای حبوبات) در حالیکه نُه نسوه (یعنی سیاسر) داشتند. یعنی هیچ خانه ای رسول الله (ص) طعام کافی نداشت.

وفات رسول (ص) و أثر آن بالای صحابه

بسوی رفیق اعلی

بعداً روز دوشنبه آمد، روز دوازدهم ربیع الأول سال یازدهم هجری. و آنروز شاهد بزرگترین مصیبت در تاریخ بشری بود. أنس بن مالك (رض) می گوید: ما رأیت یومًا قَطُّ کان أحسن، ولا أضوأ من یوم دخل علینا فیه رسول الله، وما رأیت یومًا کان أقبح، ولا أظلم من یوم مات فیه رسول الله.

هیچ روزی را بهتر و روشن تر از روزی ندیدم که رسول الله در آنروز نزد ما آمدند (روزیکه رسول الله (ص) از مکه به مدینه هجرت نمردند)، و هیچ روزی را قبیح تر و تاریك تر از آنروزی ندیدم که رسول الله در آنروز وفات نمودند.

و فرق زمین و آسمان است بین بدایت آنروز و نهایت آن. در اول آنروز، ابوبکر (رض) نماز صبح را به مردم داد. آن نماز هفدهم نمازی بود که ابوبکر (رض) در موجودیت رسول الله (ص) آنرا به مردم داد. أنس (رض) می گوید: در وقت تبی که در آن نبی (ص) وفات نمودند، ابوبکر ما را نماز می داد، تا اینکه روز دوشنبه آمد و آنها در صفوف شان ایستاد بودند. پس رسول الله (ص) پرده ای حُجره را باز کردند —حجرۀ عایشه رضی الله عنها را– و به ما نگاه می کردند.

آنها در نماز بودند، و رسول الله (ص) پرده را کش کردند و به صحابه رضی الله عنهم می دیدند در حالیکه آنها نماز می خواندند. بعداً تبسم میکردند و می خندیدند، (ص). خوش می شدند که می دیدند آنها در جماعت در عقب ابی بکر صدیق (رض) نماز می خواندند. أنس می گوید: فهممنا أن نفتن من الفرح برؤية النبي. پس در اندیشه شدیم که از خوشی دیدن نبی (ص) مفتون نشویم.

یعنی نزدیك بود از شدت خوشی از نماز خارج شوند وقتیکه نبی (ص) را دیدند. پس ابوبکر به عقب خود برگشت، و فکر کرد که نبی (ص) برای نماز می آیند. یعنی پس رفت تا رسول الله (ص) را فرصت امامت را بدهد. لاکن نبی (ص) به طرفش اشاره نمودند که نماز تان را اتمام دهید، و پرده را دوباره بسته کردند. نمی توانستند همرایشان نماز بخوانند. و در دنیا نماز دیگری برایشان نآمد (ص).

وقتیکه ضحای آن روز رسید، (ص) دختر خویش فاطمه رضی الله عنها را خواستند. بعداً رازی را در گوش اش گفتند. پس شدیداً گریه کرد رضی الله عنها. گفتند: "ولا أرى الأجل إلا قد اقترب، فاتقي الله واصبري، فإني نعم السلف أنا لك". جز این نیست که می بینم که اجل نزدیك شده است، پس از الله خوف داشته باش و صبر داشته باش، من از بهترین پیشینیان برایت هستم.

وقتیکه (ص) گریه اش را دیدند گفتند: یا فاطمة، ألا ترضين أن تكوني سيدة نساء المؤمنين، أو سيدة نساء هذه الأمة؟". یا فاطمه، آیا راضی نیستی بر اینکه سیده ای زنان مؤمنان هستی؟ و در روایتی سیده ای زنان این أمت؟

پس خندید رضی الله عنها. و در روایتی او را بشارت دادند که او اولین کسی از اهل بیت خواهد بود که بعد از ایشان (ص) وفات خواهد کرد. لاکن سیده فاطمه رضی الله عنها درد و رنج را مشاهده می نمود که حبیب (ص) آن را احساس می نمودند. آن او را به اینکار کشانید که بگوید: وا کرب أباه. یعنی وای درد پدر.

لاکن رسول الله (ص) او را اطمئنان داده گفتند:"لَيْسَ عَلَى أَبِيكِ كَرْبٌ بَعْدَ الْيَوْمِ". بعد از امروز بالای پدر ات دردی نخواهد بود. و راست گفتند (ص). چطور کسی درد را احساس کند، وقتیکه جای خود را در جنت ببیند در حالیکه در زمین زنده باشد.

رسول الله (ص) قبل از آن می گفتند: "إِنَّه لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُخَيَّرُ" هیچ نبی قبض روح نمی شود تا که جای خود را در جنت نبیند، و تا آنرا انتخاب نکند (یعنی تا بین مرگ و بین بقاء در دنیا را انتخاب نکند). حدیث در بخاری و مسلم است.

سیده عایشه می گوید، و این هم در بخاری است: فلما نزل به، ورأسه على فخذي، غشي عليه ساعة، ثم أفاق، فأشخص بصره إلى السقف، وكأنه يرى مقعده من الجنة، ويعرض عليه التخيير.

پس وقتیکه موت به ایشان نزدیك شد، در حالیکه سر شان بر سر زانویم بود، گاهی بیهوش می شدند، و بعداً بهوش می آمدند، و چشم خویش را به سقف می دوختند. یعنی به سقف می دیدند مثل اینکه جای خویش را در جنت می دیدند، و مثل اینکه در آن لحظه انتخاب برایشان عرضه می شد. بعداً گفتند: "اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى". پس دیدار الله عز و جل را انتخاب کردند.

عایشه رضی الله عنها میگوید: پس ما را انتخاب نکردند. و دانستم که آن همان حدیثی است که به ما می گفتند وقتیکه صحتمند بودند (ص). و آن موضوع انتخاب کردن بود.

و لحظات أخیر حیات شان نزدیك شد (ص)، در حالیکه ایشان می خواستند امت خود را تا آخرین نفس های شان نصیحت کنند. و عام ترین نصیحت رسول الله (ص) وقتیکه موت بالایشان حاضر شد "الصَّلاةَ الصَّلاةَ، بود. نماز نماز "الصَّلاةَ الصَّلاةَ، وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ". نماز نماز و کسانی که زیر دستان تان هستند. "الصَّلاةَ الصَّلاةَ، وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ" تا وقتیکه يُغَرغِرُ بِهِ صدرهُ و ما یکاد تُفیض بها لسانهُ. و تا آخرین نَفَس شان در زبان شان جاری بود سبحان الله، طوریکه أنس (رض) می گوید.

در این وصیت رسول الله (ص) دو چیزی را که در غایت اهمیت است وصیت می کنند. اول آن نماز است، و بعداً دلسوزی به بردگان و غلامان، "مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ". و هر دو را یکجا نمودند تا بر وظیفه ای احسان نمودن به بردگان و زیردستان تأکید نمایند.

بعداً آخرین دقایق نبی (ص) آمد. بخاری روایت می کند که عایشه رضی الله عنها می گوید:"إن من نِعم الله عليَّ أن رسول الله تُوُفِّيَ في بيتي، وفي يومي، وبين سَحْرِي ونحري" از نعمت های الله بر من این بود که رسول الله در خانهٔ من و در روز من وفات نمودند، و در بین سَحر و نحر یعنی (سینه و گردن) من. رسول الله (ص) سر خویش را بر صدر و گلوی عایشه رضی الله عنها تکیه داده بودند.

بعداً عایشه رضی الله عنها تکمیل نموده می گوید: "وأن الله جمع بين ريقي وريقه عند موته". و الله آب دهان من و آب دهان ایشان را در وقت وفات شان یکجا کرد. به چه معنی؟ عبدالرحمن بن ابی بکر داخل شد، برادر عایشه رضی الله عنها، و در دست اش مسواك بود. طوریکه عایشه (رض) عنها می گوید، و رسول الله (ص) به من تکیه نموده بودند، پس دیدم (ص) را که به آن می دیدند. و می دانستم که ایشان مسواك را دوست داشتند. پس گفتم آنرا برایتان بگیرم؟

پس با سر خویش اشاره نمودند که بلی. قدرت حرف زدن را نداشتند. پس آنرا گرفتم، و مسواك کردن برایشان سخت بود بخاطریکه خشك بود. پس عایشه رضی الله عنها گفت: ألیّنه لك؟ فأشار برأسه أن نعم. فليّنته، فأَمَرّه وفي رواية: أنه استنَّ بها كأحسن ما كان مستنًّا)، وبين يديه ركوة وبين يديه ركوة –إناء من جلد– فيها ماء، فجعل يدخل يديه في الماء، فيمسح بها وجهه يقول: "لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرَاتٍ".

آیا آنرا برایتان نرم کنم؟ پس با سر خود اشاره کردند که بلی. پس آنرا نرم ساختم، و بآن دندان های خویش را پاك نمودند، (و در روایتی بیشتر از هرگاه دیگر دندان های خود را بآن پاك نمودند).

و در نزدیك شان رَكوَه ای بود. رَكوَه یعنی مَشك پوستی. و در آن آب بود. و دستان خود را در آب داخل می کردند و به روی خود می مالیدند و می گفتند (ص): لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرَاتٍ". لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، مرگ جان کندن دارد، سبحان الله، حتی بالای رسول الله (ص). حتی بالای محبوب ترین مخلوقات نزد الله عز و جل، إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكَرَاتٍ".

وقتیکه رسول الله (ص) از مسواك کردن خلاص شدند، دست یا انگشت خویش را به آسمان بلند نمودند، و چشمان خویش را بطرف سقف متمرکز کردند، و لب هایشان با کلماتی در حرکت بود که با آواز خفیف زیر لب های خویش حرف می زدند. عایشه (رض) تا به آخر کلمات شان که در حیات شان (ص) می گفتند، به احتیاط گوش می گرفت.

پس شنید که می گفتند: الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي، وَأَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ الأَعْلَى، اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى، اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى، اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى". با کسانی از پیغمبران و صدِّیقان و شهداء و صالحین که بر ایشان نعمت ارزانی فرموده ای، الهی مرا ببخش و بر من رحم کن، و مرا به رفیق أعلی برسان، اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى، اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى، اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى"

بعداً دست خویش را به روی خود مالیدند، و روح شان قبض شد، و رسول الله (ص) وفات نمودند. إنا للهِ و إنا إليه راجعون.

طبت حيًّا وميتًا يا رسول الله !

و مدینه ای رسول الله (ص) تاریك شد، روزیکه در آن داخل شده بودند روشن شده بود، پس از یثرب به مدینه ای منوره تبدیل شد. و حالا همان مدینه تاریك شد، روزیکه حبیب (ص) وفات نمودند. وفات شان فتنه ای حقیقی بود برای أمت مسلمان. به مسلمانان اضطراب شدیدی پیش شد.

حتی بعض شان گیج شده بودند، فکر کرده نمی توانستند. بعض شان نشستند و بر خاسته نمی توانستند. بعض شان سکوت کردند و حرف زده نمی توانستند. بعض شان انکار کردند و باور کرده نمی توانستند.

بخاری از عایشه رضی الله عنها روایت نموده است که: أن رسول الله (ص) مات وأبو بكر بالسُّنْح (يعني بالعالية مسكن زوجته، ميل إلى المسجد النبوي) فقام عمر يقول: والله ما مات رسول الله.

رسول الله (ص) وفات نمودند در حالیکه ابوبکر در السُّنح بود. یعنی در جائی که حوالی یك میل دور بود. و عمر(رض) بلند شد و گفت: والله رسول الله وفات نکرده است. آنرا گفت در حالیکه به آن معتقد بود. به عدم وفات شان تماماً معتقد بود.

حتی که در روایت دیگر می گوید: والله ما كان يقع في نفسي إلا ذاك. یعنی من اعتقاد نداشتم جز اینکه ایشان واقعاً وفات نخواهند کرد. بعداً عمر (رض) گفت: وَلَيَبعَثَنَّهُ اللهُ عزَ و جلَ فَلَيُقَطِّعَنَ أيديَ رِجالٍ وأرجُلَهُم يزعمونَ أنه ماتَ. الله ایشان (ص) را خواهد فرستاد تا دستان و پاهای کسانی را قطع کند که زعم وفات شان کرده اند

و در روایتی گفت: إن رجالاً من المنافقين يزعمون أن رسول الله (ص) مات، و إن رسول الله (ص) ما مات، لكن ذهب إلى ربه كما ذهب موسى بن عُمران، فغاب عن قومه أربعين ليلة، ثم رجع إليهم بعد أن قيل قد مات.

کسانی از منافقین بر این زعم هستند که رسول الله (ص) وفات نمودنه اند، و رسول الله (ص) وفات نکرده اند، و لاکن نزد پروردگار خود رفته اند طوریکه موسی پسر عُمران رفته بود، و برای چهل شب از نزد قوم خود غائب بود، بعداً نزد شان برگشت بعد از اینکه گفتند وفات نموده است.

این بود موقف عمر (رض)، و چه می دانید که عمر کیست. رسول الله (ص) می گفتند در حالیکه در باره ای اصحاب خویش حرف می زدند، وصف اصحاب خویش را می کردند.

می گفتند: "أَشَدُّهُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ عُمَرُ" شدید ترین شان در کار الله عمر است. این أثر مصیبت بالای شدید ترین صحابه است در امر الله عز و جل. به عمر (رض) ببینید، تا عظمت أثر مصیبت را بالای صحابه رضی الله عنهم بدانید.

مسلمانان بر این باقی ماندند. در آرزوی اینکه کلام عمر (رض) درست خواهد بود، تا که صدیق (رض) آمد، و بسرعت به خانه ای رسول الله (ص)، و خانه ای دختر خود عایشه داخل شد، (رض). پس رسول الله (ص) را در بستر شان در خواب یافت که رویشان را پوشانیده بودند. پس روی ایشان را مکشوف ساخت. و در یك لحظه، حقیقت تلخ را درك کرد. براستی رسول الله (ص) وفات نموده اند. و صدیق (رض) به گریه ای تلخ شروع کرد.

رسول (ص) برای ابی بکر هر چیز بودند. تنها برایش یک پیغمبر نبودند. بلکه رفیق و راز دار، و بشارت دهنده و اطمئنان دهنده اش ، و دامادش، و رئیس دولت اش، و هدایت کننده ای راهش و هر چیزش بودند. و باوجود آن همه سبحان الله، الله عز و جل صدیق را ثبات عجیبی بخشید. اگر هیچ کدام موقف دیگری در اسلام برایش نمی بود، تنها همین دلیل برای عظمت اش کافی می بود، (رض).

أبو بکر صدیق خود را به روی حبیب خود انداخت و پیشانی ایشان را بوسید. بعداً در حالیکه دست خود را بالای صِدغَي(یعنی بین چشم و گوش) مبارک رسول الله (ص) گذاشته بود، گفت: و منظر را تخیل کنید، گفت: وا نبیاه، وا خلیلاه، وا صفیاه!! او نبی ام، او خلیل ام، او صفي ام

بعداً گفت: بأبي أنت وأمي، طِبتَ حيًّا و ميتًا، والذي نفسي بيده، لا يُذيقُك الله عز و جل الموتتين أبدًا، أما الموتة التي كُتِبَت عليك فقد مُتَّها. پدر و مادرم فدایتان، زنده یا وفات یافته طیب هستید. قسم به کسی که جانم بدست اوست، هرگز الله عز و جل دو مرگ را برایتان نخواهد چشانید.

اما مرگی را که برایتان نوشته کرده بود چشیدید. بعداً بسرعت نزد مردم بیرون شد (رض). و عمر را یافت که می گوید آنچه که می گفت. و قسم می خورد که رسول الله (ص) وفات نکرده اند. پس گفت: أيها الحالف على رِسْلِك. او قسم خور، به آرامی! و در روایتی گفت: اجلس یا عمر! لاکن عمر چیزی را نمی شنید. تماماً قدرت فکر کردن را از دست داده بود.

ابوبکر صدیق (رض) او را رها کرد، و بسوی مردم رفت. و مردم با او مقابل شدند، و عمر را رها کردند. پس خطابه ای مشهور و موفق خود را مخاطب شان ساخت، که با وجود کوتاه بودنش از مهم ترین خطبه ها در تاریخ بشریت تعبیر می شود. الله عز و جل توسط آن أمتی را ثبات بخشید که نزدیك بود به گمراهی برود و در فتنه واقع شود. با حزم و ثبات گفت (رض)، بعد از اینکه حمد و ثنای الله عز وجل را کرد: ألا من كان يعبد محمدًا، (ص) فإن محمدًا قد مات، ومن كان يعبد الله فإن الله حي لا يموت.

بدانید که کسی که محمد (ص) را می پرستید، محمد وفات کرد، (حقیقت این است) و کسی که الله را می پرستید الله زنده است و نمی میرد. سبحان الله. صدیق با فقه عمیق، بر حقیقت امر تنبیه می کند. آنرا در حَجم طبیعی آن می گذارد. پس علی الرغم بزرگی مصیبت، الا اینکه آن آنها را ابداً نباید از شعور شان و از حکمت شان و از ایمان شان خارج کند.

حقیقت امر اینست که رسول الله (ص) بشر بودند. و حقیقت امر اینست که بشر همه ایشان می میرند. و حقیقت امر اینست که ما لحظه ای واحدی هم ایشان را نپرستیدیم. و لاکن همه ای ما

همرایشان رب العالمین سبحانه و تعالی را پرستش کردیم. و الله زنده است و نمی میرد. اختلاط بی فایده است، فتنه بی فایده است. اضطراب بی فایده است، چیزیکه اتفاق افتاد یك امر متوقع بود. و رب ما که عکس العمل ما را می بیند زنده است و نمی میرد، و برای صبر ما پاداش می دهد، و بر شور و بی صبری ما معاقبت می کند.

بعداً صدیق (رض) با توفیق عجیبی آیتی را از آیات سوره ای آل عمران را قرائت کرد، تا مسلمانان را به حقیقت کامل بصیرت بدهد. و برایشان بیآموزاند که در آن چه باید کنند. صدیق (رض) قرائت کرد: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللهُ الشَّاكِرِينَ) {آل عمران: ١٤٤}.

بن عباس رضی الله عنهما می گوید: والله مثل اینکه مردم نمی دانستند که الله عز و جل این آیت را نازل کرده بود، تا که ابوبکر آن را تلاوت کرد. سبحان الله، با اینکه آیه هفت سال قبل نازل شده بود. و به همه مردم رسیده بود.

در این لحظه، مردم حقیقتاً درك نمودند که رسول الله (ص) وفات نموده اند. این آیهٔ کریمه مسلمانان را از اوهام و خواب ها به حقیقت مرگ خارج کرد. عمر بن الخطاب (رض) می گوید: والله ما هو إلا أن سمعت أبا بكر تلاها، فعُقِرْت حتى ما تقلني رجلاي، وحتى أهويت إلى الأرض حين سمعته تلاها، علمت أن النبي قد مات. والله طوری مجروح شدم تا پاهایم بیحال شد، و تا به زمین افتادم وقتیکه تلاوت آنرا می شنیدم. دانستم، که نبی (ص) وفات نمودند.

عمر بزرگ مرد (رض) مصیبت را تحمل کرده نتوانست، و بدون حس و حرکت افتاد. و گریه در تمام انحای مدینه بلند شد. ابو ذؤیب الهُذَلي (رض) به مدینه ای منوره داخل شد، گفت: قدمت المدینة

ولأهلها ضجيج بالبكاء، كضجيج الحجيج أهلّوا جميعًا بالإحرام، فقلت: مه؟ فقالوا قُبِضَ رسولُ الله (ص).

به مدینه آمدم و اهل آن با سر و صدا در گریه بودند، مانند سر و صدای حاجیان در احرام در وقت تلبیه گفتن، گفتم چه شده است؟ گفتند: رسول الله (ص) قبض روح شدند. و مصیبت تأثیر شدیدی بالای أم المؤمنین عایشه رضی الله عنها وارد نموده بود. پس می گفت طوریکه به سند صحیح در مُسند احمد بن حنبل رحمه الله آمده است:

مات رسول الله بين سحري ونحري، وفي دولتي (أي: يومي) لم أظلم فيه أحدًا، فمن سفهي وحداثة سني -كانت في التاسعة عشرة من عمرها- أن رسول الله قبض وهو في حجري، ثم وضعت رأسه على وسادة، وقمتُ ألتدم (أضرب صدري) مع النساء، وأضرب وجهي".

رسول الله (ص) بین سینه و گلویم و در روزم وفات نمودند، در آن به کسی ظلم نکردم. (طبعاً تمام هفته نزدش بودند) ولی روزیکه وفات نمودند نوبت خودش بود. و می گوید: و بخاطر سَفهْ ام و خورد سنی ام – سن اش نزده ساله بود که رسول الله (ص) قبض روح شدند– در حالیکه در حجره ای من بودند، بعداً سر ایشان را بر بالِش گذاشتم، و با دیگر زنان به سینهٔ خود زدم، و بروی خود زدم.

مصیبت بزرگی بود، اکثر حاکمان از حکمت شان خارج شدند، لاکن الحمد لله، که با صدیق (رض) بالای این أمت منت گذاشت، و الله عز و جل أمت را بطور کامل آن ثبات بخشید.

غسل رسول الله (ص) و دفن ایشان

و أمت شروع نمود به اخذ طرح های عملی برای خارج شدن از بحران بزرگ. در مقابل مسلمانان دو امری در منتهای اهمیت بود. باید بسرعت در آن حسم و قاطعیت نشان بدهند.

امر اول، یا قضیه ای مهم اول اینکه بعد از وفات رسول الله (ص) امور مسلمانان را که بدست بگیرد؟ آن حالا یك دولتی بزرگی است. باید زعامتی داشته باشد، و علی الرغم بزرگی مصیبت سبحان الله، الا اینکه واقع بینی صحابه آنها را ناگزیر ساخت که کسی را انتخاب می کردند تا بعد از وفات رسول الله (ص) بر ایشان حکم کند.

از اینرو صحابه در سقیفه ای بنی ساعده اجتماع نمودند، و بعد از مذاکرات و مشاورات، صدیق (رض) را انتخاب نمودند، ثاني اثنین، و صاحب اول رسول الله (ص)، و عالم ترین صحابه و با تقوی ترین صحابه، و فقیه ترین صحابه را انتخاب نمودند رضی الله عنهم. و این کلام را بسیار زیاد تفسیر نمودیم وقتیکه در باره ای صدیق (رض) در مجموعه ای محاضرات مخصوص خودش صحبت نمودیم.

اما قضیه ای مهم دوم، قضیه ای غسل دادن و تکفین نمودن و دفن کردن رسول الله (ص) بود. و آن قضیه ای بسیار حساس و حیران کننده بود. و از قضایای اولی است که صحابه رضی الله عنهم در غیاب رسول الله (ص) تصمیم خواهند گرفت، شاید از احکام فقهی چیز های موجود باشد که خاص بر رسول الله (ص) باشد. و شاید هم چیز های عام باشد بر عموم مسلمانان. در حقیقت این موضوع به دقت فهم و حُسن توفیق احتیاج دارد.

غسل دادن و تکفین کردن رسول (ص)

اما غسل، صحابه بالای آن گرم شدند، و گفتند: والله، ما ندري أنجرد رسول الله (ص) من ثیابه کما نجرد موتانا، أم نغسله وعلیه ثیابه؟ والله نمی دانیم که لباس های رسول الله (ص) را از تن شان در بیآوریم مانند دیگر مردگان ما، یا ایشان را همراه با لباس هایشان غسل بدهیم.

و وقتیکه اختلاف نمودند، الله عز و جل بالایشان خواب را آورد تا اینکه مردی از آنها نبود جز اینکه زناق اش بالای سینه اش افتاد. بعداً گوینده ای از طرف خانه که نمی دانستند او که بود به آنها گفت که نبی (ص) را غسل بدهید در حالیکه لباس هایشان به تن شان باشد.

پس رسول الله (ص) را در حالیکه لباس هایشان به تن مبارك شان بود غسل دادند. از سر قمیص (یعنی پیراهن) شان آب انداختند، و با دستان و لباس ایشان بدن مبارکشان را می مالیدند. و این حدیث صحیح است. أبو داود، و أحمد، و ابن حبان، و حاکم، و ابن ماجه، و بیهقي، وغیر شان آن را روایت کرده اند.

وظیفۀ غسل را مجموعه ای از صحابه انجام دادند، اکثر شان از اهل بیت بودند. علی بن ابی طالب (رض) ایشان را می شست. و أسامه بن زید و شُکران مولی (یعنی غلام) رسول الله (ص) آب می انداختند. و عباس بن عبدالمطلب کاکای نبی (ص) و دو پسرانش کُثَم و فضل ایشان را از یك پهلو به دیگر پهلو می گشتاندند.

و أَوس بن خَوْلی انصاری (رض) (نخوان-یُسنَدُهُ علی صدرهِ) بر سینه ای خود ایشان را تکیه داد بود. بعد از آن (ص) با سه پارچه تکه ای از کُرسُف یا کتان یمانی سحولی (از شهر سحول یمن) تکفین شدند، نه پیراهنی در آن بود و نه عمامه.

این غسل و تکفین در صبح روز سه شنبه سیزدهم ربیع الأول یعنی در روز دوم وفات رسول الله (ص) صورت گرفت. واضح است که در روز اول صحابه در قضیۀ إستخلاف یا انتخاب نمودن خلیفه مشغول بودند. و بعد از غسل و تکفین، رسول الله (ص) را در (فِراش) بستر شان گذاشتند و شروع کردند به خواندن نماز جنازه ایشان أَرسالاً (یعنی ده ده نفر داخل می شدند) بدون کدام إمام.

اول اهل البیت برایشان نماز خواندند، اهل بیت رسول الله (ص) و عشیره (یعنی خویشاوندان) ایشان. بعداً مهاجرین، بعداً انصار، بعداً بقیه ای مردان در مدینه، بعداً زنان داخل شدند. و بعد از آن اطفال، تا که تمام کسانی از مؤمنینی که در مدینه بودند بر ایشان نماز جنازه خواندند.

دفن رسول الله (ص)

بعداً قضیه ای دفن آمد. و صحابه در جای و کیفیت دفن کردن ایشان اختلاف کردند. اما جای دفن، بعض شان گفتند در مسجد شان دفن شوند. و دیگران گفتند با اصحاب شان در بقیَّة دفن شوند. پس صدیق (رض) گفت: من شنیده بودم که رسول الله (ص) گفته بودند: "مَا قُبِضَ نَبِيٌّ إِلاَّ دُفِنَ حَيْث يُقْبَضُ". هیچ نبی قبض روح نشده است، جز اینکه در جائیکه قبض روح شده است دفن شده است.

پس تصمیم گرفتند که (ص) را تماماً در همان جائیکه وفات نموده بودند دفن کنند، و آن أسفل سریر (یعنی زیر بستر) شان در حجره ای عایشه رضی الله عنها بود. اما در کیفیت دفن کردن شان هم اختلاف نمودند که آیا بطریقه ای شَق یا لَحد ایشان را دفن کنند.

بعداً در نهایت اتفاق نمودند تا به طریقه ای لحد ایشان را دفن کنند. پس ابو طلحه ای انصاری (رض) آمد و تشک رسول الله (ص) را برداشت و زیر آن لَحَدی را حَفر کرد که رسول الله (ص) در آن دفن می شدند.

در آخر روز سه شنبه، یعنی در شب چهار شنبه، صحابه رضی الله عنهم شروع نمودند به پائین نمودن رسول الله (ص) در قبر ایشان. و علی بن ابی طالب و الفضل بن العباس و کُثم بن العباس، و شُکران مولی (یعنی غلام) رسول الله (ص) در قبر شان پائین شدند، رضی الله عنهم اجمعین. و گفته شده است که عبدالرحمٰن بن عَوف هم با ایشان. و گفته شده است که أَوس بن خَولی (رض) هم پائین شده بود.

مهم اینکه بعد از اینکه (ص) را در قبر شان گذاشته، بالایشان خاك انداختند، تا مهم ترین صفحه ای از صفحات تاریخ بشری بسته شود.

صحابه بر زندگی کردن بدون رسول الله (ص) باور نمی کردند. و اینکه آنها بالای زمین می روند در حالیکه (ص) در زیر زمین رفتند. أنس بن مالك می گوید: ولما نفضنا عن رسول الله (ص) الأيدي، وإنا لفي دفنه حتى أنكرنا قلوبنا. و وقتیکه از رسول الله (ص) جدا شدیم، از دفن کردن ایشان خلاص نشده بودیم که از قلب های خود انکار می کردیم. یعنی قلب های خود را در آن صفائی که بود نیافتند.

قلب هایشان مثل اینکه دیگر آن قلب ها نبود. رسول الله (ص) آن را با نور و هدایت و أمان و راحت و اطمینان روشن نموده بودند. ابداً قلب های ما آن قلب های نبود که در سینه های ما بود وقتیکه رسول الله (ص) در بین ما بودند.

فاطمه رضی الله عنها می گوید طوریکه در بخاری آمده است: يا أنس، أطابت أنفسكم أن تحثوا على رسول الله التراب؟! یعنی یا أنس، آیا دل تان طاب این را داشت که بالای رسول الله (ص) خاك بیاندازید؟

نه، طبعاً که دل هایشان طاب آن را نداشت. لاکن چه می کردند؟ تقدیریست که الله عز و جل آن را برای تمام بندگان خود نوشته کرده است. و قضاء اش را ردی نیست. و إنا لله و إنا إليه راجعون.

شاید یگانه چیزی که صحابه را بر فراق رسول (ص) صبر می داد این بود که، آنها را در روز قیامت وعده ای ملاقات داده بودند. رسول الله (ص) قبل از اینکه وفات نمایند می گفتند: "مَوْعِدُكُمُ الحَوْضُ" وعده ای ملاقات تان در حوض است.

و صحابه رضی الله عنهم را تنها به ملاقات در حوض وعده نداده بودند. لاکن أمید شان در مرافقت و بودن همرای رسول الله (ص) در جنت بود، با وجود فرق بین عمل ایشان (ص) و اعمال آنها. و صحابه به این کلام بشارت داده شده بودند، طوریکه در بخاری و مسلم از أنس بن مالك (رض) آمده است وقتیکه مردی نزد رسول الله (ص) آمد و از ایشان در بارۀ روز قیامت پرسید و گفت: متی الساعة؟ قیامت چه وقت است؟ پس رسول الله (ص) گفتند:"وَمَاذَا أَعْدَدْتَ لَهَا؟ و چه برایش آماده کرده ای؟ گفت: لا شَيْءَ إِلاَّ أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. چیزی نه، جز اینکه من الله و رسولش را دوست دارم. پس گفتند (ص): "أَنْتَ مَعْ مَنْ أَحْبَبْتَ". تو با کسانی خواهی بود که آنها را دوست داری.

سبحان الله. أنس می گوید: با هیچ چیز دیگری اینقدر فرحت به ما نرسیده بود که با شنیدن این قول نبی (ص) به ما رسید که گفتند: با کسانی خواهی بود که آنها را دوست داری.

که من نبی (ص) و ابابکر و عمر را دوست دارم، و امید دارم که بخاطر دوستی ام به آنها همرایشان باشم، اگر چه که به مثل اعمال آنها عمل نکرده ام. صحابه بر امید دیدار حبیب (ص) در جنت زندگی می کردند. و همین چیزی بود که بعداً ایشان را به استقبال مرگ می کشانید، نه تنها با نفس رضایتمند، و لاکن به نفس سعید و خوشحال. حتی بلال (رض) را دیدیم در حالیکه در بستر مرگ بود سعید و با فرحت و شاد بود که وفات می کند، سبحان الله. چرا؟ بخاطریکه او حبیب خود را ملاقات می کرد (ص).

بلال (رض) در وقت وفات خود می گفت: غدًا أَلقى الأَحِبة محمدًا و صَحبه. فردا کسی را که دوست دارم ملاقات می کنم، محمد و صحابه اش را ملاقات می کنم. و همین فاطمه (رض) بنت رسول الله را هم خوشحال نموده بود. تا که می خندید، بخاطریکه او اولین کسی خواهد بود از آل

رسول الله (ص) که وفات خواهد کرد. و از اینخاطر بعد از وفات اش ایشان (ص) را از نزديك خواهد دید.

و همین أنس (رض) را دایم در یاد رسول الله (ص) می انداخت. به درجه ایکه او می گفت طوریکه احمد آنرا روایت نموده است: قَلَّ ليلة تأتي عليَّ إلا وأنا أرى فيها خليلي. شب های کمی بر من می آمد، جز اینکه در آن خلیل خود را می دیدم، (ص).

خلاصه ای قول، علی الرغم اینکه رسول الله (ص) با جسد شان از دنیا رفتند، الا اینکه صحابه رضی الله عنهم دایماً با افکار شان، و عواطف شان، و در مواقف مختلف شان بلکه در خواب خود و رؤیا های خود با ایشان زندگی می کردند. و همین آنها را بر فراق حبیب صبر می داد، و اگر نه که بر فراق رسول الله (ص) صبر کرده می توانست؟

و نسأل اللهَ عز و جل، بأنه كما آمنا به ولم نرهُ، ألا يُترِكَنا حتى يُدخلنا مُدخَله، وأن يجمع بيننا وبينه على حوضه، فيسقينا بيده الشريفة شربة هنيئة مريئة لا نَظمَأُ بعدها أبدًا. اللّهم آمين. فستذكرون ما أقول لكم و أُفَوضُ امري الى الله، إن اللهَ بصيرٌ بالعبادَ، و السلام عليكم و رحمة الله و بركاتهُ.

د. راغب السرجاني

ترجمه محمد احسان على خيل

۲۱ جمادی الثانیة ۱۴۳۵ – ۲۱ اپریل ۲۰۱۴